

مسلم

گاهنامه صنفی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تهران

سال اول • شماره سوم • ۴ صفحه



نقدی بر ساختار دانشگاه در ایران

دانشگاه؛ مغلوبِ وابستگی

صفحه ۱

شده است بدانند.

اواخر آبان امسال شاهد درگیری‌ها و خشونت‌های بسیاری در اقصی نقاط کشور بودیم. افراد زیادی کشته و دستگیر شدند و دسترسی به اینترنت، به عنوان فضای عمومی به اشتراک گذاری تجربیات شخصی، کاملاً مسدود شد. زمانی که به این شکل کلی به این وقایع نگاه می‌کنیم و آن‌ها را قضاوت اخلاقی می‌کنیم، آن‌ها را به عنوان مواردی از قتل، اجبار انسان‌ها به ترک محل زندگی روزمره و تحدید آزادی، غیر اخلاقی می‌یابیم، اما به نظر می‌رسد متولیان این اتفاقات دیدگاهی متفاوت نسبت به این مسئله داشته باشند؛ گویی بخواهند قیدی به آن بیفزایند.

هر عملی از جهت این که چیزی یا کسی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، قضاوت اخلاقی می‌شود. آن چیز یا فرد منفعل از عمل باید ویژگی‌های خاصی داشته باشد تا قضاوت اخلاقی معنادار شود. مثلاً قضاوت اخلاقی عمل کتک زدن یک دیوار، به شکلی بدیهی فاقد معناست، چون دیوار محتمل درد کتک خوردن نمی‌شود، یا به بیان دقیق‌تر، در عملی که به دلیل درد او بودن، غیر اخلاقی‌ست، چیزی که درد را حس نکند، برای آن عمل شخص اخلاقی به حساب نمی‌آید. حال بررسی

می‌کنیم در وقایع مورد نظر ما، اشخاصی که تحت تأثیر اعمال مذکور قرار گرفتند چه کسانی به حساب آمدند، با فرض این تلقی از آنان، چه رفتاری با آنان شد و این رفتار چگونه به لحاظ اخلاقی توجیه شد.

ماکس اشتیترنر (Max Stirner) در کتاب اگو و خویشتن آن (Ego and Its Own) از مفهومی با عنوان نآدم (un-man) سخن می‌گوید. به بیان ساده، نآدم کسی است که دولت-اجتماع (state-community) او را آدم حساب نمی‌کند و بر این اساس او را طرد و زندانی می‌کند، چرا که از نظر ش نآدم، با مفهوم مفروض آنان از آدمیت مطابقت ندارد. برای آنان نآدم صرفاً آدم به نظر می‌رسد و واقعاً آدم نیست. از آنجایی که حقوق انسانی و شهروندی در نسبت با آدمیان تعریف می‌شود، یعنی آدمیان شخص اخلاقی این حقوق هستند و در نسبت با دیگر چیزها (مثل اشیا) اساساً مسئله‌بی معنا می‌شود، فردی که در نظر دولت -اجتماع آدم به شمار نیاید، مشخصاً حقوق انسانی و شهروندی نخواهد داشت و کشته و زندانی شدنش به لحاظ اخلاقی موجه خواهد بود؛ چون لازمهٔ شخص اخلاقی در نظر گرفته شدن برای حقوق انسانی و شهروندی، آدم بودن است؛ چیزی که نآدم از آن محروم شده‌است.

همان‌طور که گفته شد، انقلاب مشروطه سندی تاریخی از پیوندِ روشنفکران و مردم برای دستیابی به هدفی واحد به حساب می‌آید. دومین بزنگاه تاریخی، وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ بود که تاریخ را تکرار کرد. همان‌طور که احاد مردم، هفتاد و دو سال پیش در کنار یکدیگر اعتراض خود را به وضع موجود در خیابان‌ها فریاد زدند، سال ۵۷ نیز روشنفکران و اندیشمندان متعهد، همبستگی خود را با مردم اعلام کردند. بذری که سال‌ها پیش در گشاکش مشروطه‌خواهی پاشیده شد و منجر به شکل‌گیری ایدهٔ جامعهٔ مدنی و دموکراسی در مقابل قدرت مطلقهٔ شاه و حکومت شد، بار دیگر خود را به نحوی آشکار تر و در سیری تدریجی که سرانجام به انفجاری در بطن جامعه انجامید نشان داد. لیلا انصاری در رسالهٔ دکترای خود با عنوان «روشنفکران عرفی و بسیج سیاسی در انقلاب اسلامی ایران» علت اینکه در دورهٔ انقلاب اسلامی، روشنفکران و باقی بدنهٔ اجتماع توانستند در کنار هم، صدایی واحد (که در عین داشتن مطالبات، عقاید و خواست‌های گوناگون، همگی یک هدف مرکزی مشترک داشتند) داشته باشند را به این قرار تعریف می‌کند: «تلاش میدان روشنفکری برای پر کردن خلأ و شکاف آن میدان و مردم، و از سوی دیگر، سعی در ایجاد تمایز هرچه بیشتر با میدان سیاسی و حاکمیت، موجب افزایش نفوذ و اعتبار اجتماعی آن‌ها شد.» و «میدان روشنفکری به این نتیجه رسیده بود که برای ایفای رسالت و تعهد روشنفکرانهٔ خود، نیازمند پر کردن شکاف و فاصلهٔ گفتاری و کرداری خود با مردم است.

ادامه در صفحه ۲

مصاحبه با مسعود باستانی دربارهٔ وقایع آبان ماه ۹۸

بن‌بست گفت‌وگو، آغاز مسیر خشونت

خشونت اعتراضات آبان، نتیجهٔ سرکوب جنبش سبز بود

آبان ماه ۹۸ در حالی به پایان رسید که وقایع تلخی در جامعه رخ داد. اعتراضاتی گسترده کشور را فرا گرفت که جرقه‌اش گرانی بنزین بود، اما ریشه در ناراضیاتی‌های تلنبار شده از وضعیت اقتصادی مردم و فشارهای معیشتی آن‌ها در سالیان دراز داشت. اعتراضاتی که همراه با خشونت از طرف حاکمیت و معترضین بود و متأسفانه تعدادی از هموطنان‌مان در آن جان باختند. اهمیت این رخداد وقتی بیشتر عیان می‌شود که بستر ناراضیاتی گسترده است و...

• صفحه ۳

دوشنبه ۲۰ دی ۱۳۹۸ • ۲۵ ربیع الثانی ۱۴۴۱ • ۲۲ دسامبر ۲۰۱۹

سرمقاله

دانشگاه؛ مغلوبِ وابستگی

• محمدحسن احمدی •

استقلال نهاد دانشگاه، از جمله آرمان‌هایی‌ست که دستیابی و تحقق آن، نتایجی به همراه خواهد داشت که می‌تواند به بهبود اوضاع جامعه و پیشرفت کشور کمک کند. به این معنا که اگر سیاست‌گذاری‌ها و فعالیت‌های جاری در حوزه‌های مختلف اعم از علمی، صنعتی، اجتماعی، فرهنگی و ... توسط متولیان این نهاد اداره شوند، این امکان فراهم می‌شود که عقب‌ماندگی‌های علمی و عملی، خلأهای صنعتی، مسائل و دغدغه‌های اجتماعی و فرهنگی به وسیلهٔ اساتید دانشگاهی و دانشجویان آن‌ها، طرح و پیگیری شود و راهکارها ارائه و اجرا شوند؛ اما سؤال اینجاست که استقلال دانشگاه به چه معناست و در ایران، این استقلال تا چه میزان برای دانشگاه قابل دستیابی است؟

استقلال دانشگاه را باید در تمامی شئون این نهاد تعریف کرد. زمانی می‌توان از دانشگاه مستقل سخن گفت که سیاست‌گذاری‌های کلان آن توسط خود دانشگاه صورت گیرد. جذب اعضای هیأت علمی و نظارت بر عملکرد اساتید، کاملاً با ضوابط مشخص علمی تعیین شدهٔ درون دانشگاه انجام شود. دانشجویان، بدون سهمیه‌های از پیش تعیین شده‌وارد دانشگاه شوند. نظارت بر فعالیت‌های دانشجویان چه در عرصه‌های فرهنگی -اجتماعی و چه در عرصه‌های علمی، با دخالت مراجع بیرونی صورت نگیرد. طی سال‌های گذشته، استقلال دانشگاه محدود به استقلال مالی آن تعبیر شده‌است. این در حالی است که علی‌رغم محدودتر شدن بودجهٔ دانشگاه‌ها طی سالیان اخیر و اعمال سیاست‌های خصوصی‌سازی در دانشگاه که مصادیق آن تمامی دانشجویان را تحت تأثیر قرار داده است (مانند اخذ شهریه از دانشجویان روزانه به بهانه‌های مختلف مثل دروس جبرانی یا افتاده، افزایش هزینه‌های خدمات صنفی به خاطر سنوات و...)، استقلال سیاسی دانشگاه بیش از پیش مورد تعرض قرار گرفته‌است.

به لحاظ ساختاری، دانشگاه در ایران اساساً ذیل قدرت حاکمیت قرار دارد. انقلاب فرهنگی سرآغاز یکپارچه‌سازی دانشگاه بود و پس از بازگشایی دانشگاه‌ها، از سال ۶۳، «شورای عالی انقلاب فرهنگی» به عنوان نهاد بالادستی دانشگاه‌های کشور شروع به فعالیت کرد. این نهاد «به عنوان مرجع عالی سیاست‌گذاری، تعیین خط‌مشی، تصمیم‌گیری و هماهنگی و هدایت امور فرهنگی، آموزشی و پژوهشی کشور در چارچوب سیاست‌های کلی نظام محسوب می‌شود و تصمیمات و مصوبات آن/ازم‌الاجراست و در حکم قانون است». (مصوب ۷۶/۸/۲۰). از جمله اهداف این شورا، «تهیه و تدوین مبانی و شاخص‌های دانشگاه، متناسب با نظام اسلامی و طراحی راهکارهای تحقق آن» و «تعیین سیاست‌های نظام آموزشی و پرورشی و آموزش عالی کشور» است. همچنین تصویب ضوابط تأسیس دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی و تصویب ضوابط گزینش مدیران و اساتید دانشگاه‌ها نیز بر عهدهٔ شورای عالی انقلاب فرهنگی است. شورایی که رؤسای قوا، تعدادی از وزرا و معاونین دولت، رؤسای جهاد دانشگاهی، دانشگاه آزاد، نمایندگی رهبری در دانشگاه‌ها، صدا و سیما، سازمان تبلیغات اسلامی و اشخاص حقیقی منصوب رهبری، عضوآن هستند.

آیین‌نامهٔ جامع مدیریت دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی مصوب سال ۸۹ شورای عالی انقلاب فرهنگی، ساختار دانشگاه را مشخص کرده است. مطابق این آیین‌نامه، هیأت امنا عالی‌ترین رکن دانشگاه محسوب می‌شود که اعضای آن متشکل از رئیس دانشگاه، نمایندهٔ وزیر علوم و ۴ تا ۶ نفر به پیشنهاد وزیر و انتصاب رئیس جمهور است. رئیس دانشگاه به پیشنهاد وزیر و تأیید شورای عالی انقلاب فرهنگی منصوب می‌شود که مسئولیت نصب و عزل معاونت‌های دانشگاه، رؤسای دانشکده‌ها و پردیس‌ها و واحدهای وابسته به دانشگاه بر عهدهٔ اوست.

جذب اعضای هیأت علمی که بدنهٔ ثابت دانشگاه را تشکیل می‌دهند نیز طی تصویب‌نامه‌ای از شورای عالی انقلاب فرهنگی انجام می‌شود و احراز صلاحیت‌های متفاوتی (و بعضاً بی‌ربط به حوزه تخصصی) ملاک جذب یک فرد به عنوان هیأت علمی دانشگاه است. پس از آن نیز نظارت‌هایی خارج از حیطهٔ علمی بر عملکرد اساتید، آن‌ها را تعقیب می‌کند. هنوز به خاطر داریم که چه بسیار اساتیدی در دانشگاه‌های کشور پس از وقایع ۸۸ به‌ناحق از دانشگاه اخراج شدند. در کنار این مسئله، ورودی‌های دانشجویان نیز گاهی دستخوش تغییراتی با اعمال نظرهای بیرونی (تظیر بورسیه‌ها، سهمیه‌ها و ...) می‌شود که بر ترکیب مجموعهٔ افراد حاضر در دانشگاه تأثیر گذار است.

ادامه در صفحه ۴

خارجی‌ها دلار می‌دهند!

دانشگاه تهران سال‌هاست ادعا می‌کند که بیش از پنجاه درصد از خوابگاه‌های متاهلی کشور متعلق به این دانشگاه است و اتفاقاً به خاطر همین امر است که بسیاری از رتبه‌های برتر متاهل، به امید داشتن خوابگاه و امکانات در خور زندگی متاهلی، این دانشگاه را برای ادامهٔ تحصیل برمی‌گزینند؛ اما پس از ورود به این دانشگاه با فضا و محیط دیگری مواجه می‌شوند که پذیرشش برای آن‌ها سخت و ناگوار است، اتفاقی که در دانشگاه تهران برای خیلی از دانشجویان رخ داده است. انتقاد دانشجویان متاهل از وضعیت خود باعث شد تا برای تهیهٔ گزارشی میدانی به سراغ یکی از خوابگاه‌های متاهلین دانشگاه برویم. مقصد، خوابگاه متاهلین جلال آل احمد بود که در آنجا، آقای سلام قادری، نمایندهٔ شورای صنفی خوابگاه‌های متاهلین از ما استقبال کرد.

در شروع گزارش خود برای مشاهدهٔ وضعیت سالن‌های مطالعهٔ مجتمع خوابگاهی جلال، به زیرزمینی هدایت شدیم که خود به چندین اتاق کوچک تقسیم می‌شد. در واقع راهرویی را پیش روی خود می‌دیدیم که به همه چیز شباهت داشت جز مکانی برای مطالعهٔ دانشجویان بهترین دانشگاه کشور و نماد آموزش عالی ایران. وقتی شروع به شمارش میز و صندلی‌های سالن مطالعه کردیم، متوجه شدیم مجتمعی که در آن بیش از ۱۶۰ خانواده سکونت دارند، تعداد میزهای مطالعه آن به ۱۵ عدد هم نمی‌رسد. البته باز هم جای شکرش باقی بود که همین‌ها هم وجود داشت (!) و مثل اتاق سایت تافتحهٔ آن را نخوانده بودند و حلوایش را در جستنوارها و همایش‌های متعدد و مضحک دانشگاه برتر کشور نخورده بودند. البته از سر لطف (و احتمالاً از سر اشتباه مسئولین) اتفاقی هم تحت عنوان اتاق لپ‌تاپ وجود داشت که...

ادامه در صفحه دو

معترضین وضعیت معیشتی و گرانی بنزین از طرف رسانه و برخی از افراد جامعه، بیگانه یا وابسته به بیگانه، آشوب‌طلب، «عجیب و غریب»، «یه‌جوری» و در یک کلام، غیرمردم خوانده می‌شوند. از طرق مختلفی سعی در انتقال این پیام وجود دارد که معترضین، آدمیان این کشور نیستند که طاقت‌شان از دودینی طاقت‌فرسا برای ادامهٔ بقا طاق شده، بلکه ناآدمیانی هستند به شمایل آدمیان این کشور، که قصدی جز ضربه زدن به این جامعه و دولت ندارند. زمانی که این افراد با مغالطهٔ آشکار اسکاتلندی واقعی (no true scotsman) نآدم شمرده می‌شوند، گویی اشکالی ندارد اگر پاسخ‌شان با پلیس ضدشورش داده شود؛ چرا که آنان اصلاً حقی برای اعتراض ندارند و اعتراض‌شان هم واقعاً اعتراض نیست، سرکشی و عصیان‌ست از جانب ناآدمیانی که حیات آدمیان را تهدید می‌کند.

اما آمنه شهپازی آدم بود. او خانواده داشت، کسانی که به او عشق می‌ورزیدند و از او عشق در یافت می‌کردند. مگر آمنه چه می‌خواست جز این که بدون تشویش هزینهٔ مواد غذایی، برای خانواده‌اش غذا درست کند؟

ادامه در صفحه ۴

تیترها

آیا دانشگاه مسئول است؟

• صفحه ۲

اقتصاد

درنگوهش استمرار فقر

• صفحه ۳

طنزنامه

در دفاع از تجمع در دانشگاه

• صفحه ۲

آیا دانشگاه مسئول است؟

نگاهی به رابطهٔ دانشگاه و مسئلهٔ مسئولیت‌پذیری اجتماعی

- مهديه فاتحی •



از بی‌قوارگی خیابان‌ها و کوچه‌ها دل‌مرده می‌شویم و هم‌زمان، انتخابات شورای محله را به مسخره می‌گیریم. در مسیرهای محوطهٔ دانشگاه قدم می‌زنیم و از تبدیل شدن دانشگاه‌های دولتی به‌بنگاه اقتصادی ابراز تأسف می‌کنیم. سر کلاس‌ها مشغول فیلم دیدن و پیام دادن هستیم و از وضعیت علمی ضعیف دانشگاه می‌نالیم. اگر در قید درس و کتاب نیاشیم، مشغول معاشرت تیم و جوانی کردن! در هر دو حال هم از وضعیت اقتصادی به تنگ آمده‌ایم. تناقض آمیز است؟ خیر. ما از خودمان سلب مسئولیت کرده‌ایم. رئیس دانشکده است که باید کتابخانه را آمادهٔ استفاده کند. وزارت علوم باید وضعیت علمی دانشگاه‌ها را اصلاح کند. شهرداری مسئول رسیدگی به وضع زشت و کثیف خیابان‌هاست. من باید به کلاس برسم تا غیبت نخورم. تا حذف نشوم. فقط ما از خودمان سلب مسئولیت کرده‌ایم؟ نه. باور من این است که رئیس دانشگاه و وزیر و نگهبان پارک و مأمور پلیس و حتی رئیس جمهوری هم به همین وضع دچارند.

البته مسئولیت هم به خودی خود مفهوم روشنی نیست، در زمینه‌های گوناگون، معانی متعدد به خود می‌گیرد. کسی که شب‌ها مسواک نمی‌زند دچار نوعی از بی‌مسئولیّتی است، کسی که نسبت به خیابانی که از آن عبور می‌کند بی‌تفاوت است، دچار نوع دیگر آن. بندهای محکمی مسئولیت‌های مختلف ما را به هم وصل می‌کند، اما فعلا از تمام پیوندها بگذریم و تنها از مسئولیت‌پذیری اجتماعی بگوئیم. ما به عنوان دانشجو بر خیابانی که از آن رد می‌شویم، بر مردمی که از کنارشان عبور می‌کنیم، چه تأثیری می‌گذاریم؟ من به عنوان دانشجوی دانشگاه دولتی در قبال تمام مردمی که مالیات می‌پردازند چه مسئولیتی دارم؟ دانشگاه یک نهاد صرفاً علمی است و مسائل روز حاشیه‌اند یا هدف اصلی دانشگاه، حل مسائل روز است و علم فقط ابزار رسیدن به این هدف؟ کسب علم به تنهایی می‌تواند هدف فعالیت دانشگاهی باشد؟

اضافه کردن قیّد اجتماعی به مسئولیت‌های دانشگاه و دانشجو، پیدا کردن پاسخ را چندان ساده‌تر نمی‌کند: «دانشگاه نباید به مسائل اجتماعی روز بی‌توجه باشد!» از طرف دیگر، «مشکل دانشگاه ما این است که سیاست‌زده‌است!» جالب این‌که ناپیدا بودن سرِ کلافِ مسئولیت‌های دانشگاه، مختص ایران نیست. در همین جهان مدرن می‌شویم که «هدف فعالیت‌های دانشگاه تنها پرداختن به مسائل علمی است» و بر همین اساس، در آلمان سنت گرد آمدن دانشجوها دور اساتید بزرگ و متخصص، موجب پدید آمدن مکاتب فکری جریان‌ساز شد و هم‌زمان در آمریکا، در قرن نوزدهم، جدا از سنت اروپایی، این شد که: «موزش عالی ابزاری در جهت آموزش نیروی انسانی و در نتیجه حرکت سریع‌تر به سوی توسعه‌است.» بالاخره دانشگاه باید چطور باشد؟ پرداختن به این سؤال موضوع ادامهٔ این ستون در شماره‌های بعدی خواهد بود.



انفصال روشنفکران از جامعه

ادامه از صفحه ۱

این مسئله، در سرمایه‌های زبانی و محصولات آن میدان بازتاب یافت که عمدتاً با رویکرد دومی گرایانه تولید می‌شد. به این معنا که از مسائل انتزاعی و زبان دشوار و خاص یک طبقه فاصله گرفت و به سمت طرح مسائل مبتلا به جامعه با زبان ساده سوق پیدا کرد...»

خارجی‌ها دلار می‌دهند!

گزارشی از وضعیت اسفبار خوابگاه متأهلینِ جلال آل احمد دانشگاه تهران

ادامه از صفحه ۱

...سرو ته آن در هشت میز خلاصه می‌شد. انگار نه انگار که اکثر دانشجویان ساکن این خوابگاه در مقطع ارشد و دکتری هستند و نیاز به فضای برای انجام پروژه‌های تحقیقی خود دارند. وضعیت سرویس بهداشتی و سیستم تهویه هوای این سالن هم حکایتی داشت که فقط با دیدنش با چشم خود می‌توانید وضعیت آن را درک کنید.

شاید اصلی‌ترین وظیفهٔ دانشگاه در برابر جامعه، ترویج علم آموزی و گسترش دانش در سطح جامعه باشد، حال آنکه نمی‌دانم این وظیفه چطور، قرار است با پانزده میز مطالعه از طرف مسئولین دانشگاه تهران انجام شود! آیا ریاست دانشگاه یا معاونین ایشان برای سفرهایی هم که می‌روند، این‌گونه خرج می‌کنند یا قاعات‌شان در بیت‌المال فقط برای دانشجویان است؟ به هر حال بلیط درجهٔ یک و هتل‌های مجلل خارجی، عاشقان خدمت به دانشجویان را در برخی مواقع شیفتهٔ خود می‌کند.

از بحث سفر و بزم برخی مسئولین که بگذریم، چیزی خوش‌تر از گفتن درد دانشجویانی نیست که کودکان‌شان در خوابگاه جلال، فضایی به اندازهٔ یک اتاق دوازده متری هم برای بازی و سرگرمی ندارند. اتفاقی که تحت عنوان مهد کودک مجتمع دیدیم، دخمه‌ای بود با دو تکه کف پوش و نقاشی یک عروس به دیوار اتاق، که لبخند می‌زد. لبخندی که در واقع پوز خندی به شعارهای مسئولین دانشگاه بود. تا آنجایی که سواد تاریخی‌ام قد می‌دهد، تنها مجتمع‌های مسکونی‌ای که مکانی برای تفریح کودکان در دوران معاصر نداشته‌اند، اردوگاه‌های یهودیان در آلمان نازی بوده‌است. به نظر می‌رسد با صحبت‌هایی که در سطور بالا شد، توصیف وضعیت نمازخانهٔ این مجتمع، تکراری به‌پهوده باشد؛ چرا که وضعیت آن‌جانبی‌بتر از دو مورد قبلی نبود و آسمان آنجا نیز به همان رنگ بود.

در ادامه گزارش خود، وقتی خواستیم در مجتمع چرخي بزنیم و اوضاع و احوال اتاق‌ها را ببینیم، متوجه شدیم ساختمان‌های این مجتمع، هیچ‌کدام‌شان دستگاهی تحت عنوان آسانسور ندارند و ما با چهار ساختمان چهار طبقه مواجه هستیم که فاقد این وسیلهٔ تسهیل‌گر هستند. دستگاهی که ساختمان‌های قدیمی این مجتمع، با تمام مشکلات‌شان، فضای مناسب برای نصب آن را داشته‌اند؛ اما تاکنون اراده‌ای برای این کار وجود نداشته است. انگار تفکر مدیران این بخش، از سنگ‌های کف این ساختمان‌ها هم قدیمی‌تر است و هنوز با این دستگاه آشنایی ندارند. البته این جمود فکری و تحجر مدیریتی فقط در رابطه با مسائل دانشجویان صدق می‌کند؛ نداشتن بودجه، پیراهن عثمانی‌ست که دیگر دانشجویان آن را به پیشیزی حساب نمی‌کنند و باسکوتی تمسخرآمیز از کنار آن عبور می‌کنند. باز هم خدا رحم الراحمین است و به این دانشجویان هم رحم کرده بود که این ساختمان‌ها مثل ساختمان خوابگاه حافظ بیشتر از چهار طبقه نیست و مجبور نیستند با زن و فرزند تا طبقهٔ نهم برای زندگی در یک واحد ۲۵ متری، بدون آسانسور بالا بروند. اتاق‌هایی که فضایشان برای زندگی یک نفر هم کافی نیست، چه برسد به یک خانواده. برای دانشجویان دارای فرزند هم دانشگاه از فاقی پنج‌متری قائل شده است و به زور، واحدها به سی متر می‌رسند. البته کم بودن فضا و غیراستاندارد بودن واحدها به این معنی

در دفاع از تجمع در دانشگاه

- نسترن امیریان •

این شماره کلا زدم تو کار تحلیل! اینجا می‌خوام براتون تحلیل کنم که تجمع تو دانشگاه کار خوبیه. الان اگه اینجا شما آدم تحلیل‌گری باشید، نباید سریع دست به ستاره شید که! باید بپرسید «چرا؟» تا منم بشینم مقفل براتون بگم در باب مزایای این به راستی تجمع!

خب اول بریم سراغ این که تجمع چیه اصلا. تجمع از همین جمع و اینا می‌آد. الانم به کسایی می‌گن که یه جا جمع می‌شن برای یه هدفی، نتیجه‌ای، چیزی. کلا یکی از راه‌هاییه که دانشجوها از طریقش می‌گن که شاکی‌ان. از اونجایی که مثلاً من اگه تنها برم از یکی از بدبختی‌هام شکایت کنم یا پرونده می‌دن دستم یا نخود سیاه، بچه‌محل‌ها رو هم جمع می‌کنم می‌برم با خودم که قدرتم بیشتر شه. یعنی اساساً جمعی از به تنگ‌آمده‌ها همیشه کنار هم سعی می‌کنن با قدرت جمعی‌شون از اون تنگنا خارج بشن که خب صدا البته خیلی بده دیگه! دانشجو و کلا ایرانی بی‌تنگنا به چه ماند اصلاً؟! به هر حال مسئولین کلی زحمت می‌کشن تنگنا ایجاد کنن. الکی که نیست.

اما بذارید خیال‌تون رو راحت کنم که اینجا خود تجمع هم ایجاد تنگناست. می‌پرسید چطور؟ گفتیم تجمع از

دانشگاه

نیست که متقاضی این اتاق‌ها هم کم است. اگر از بحث

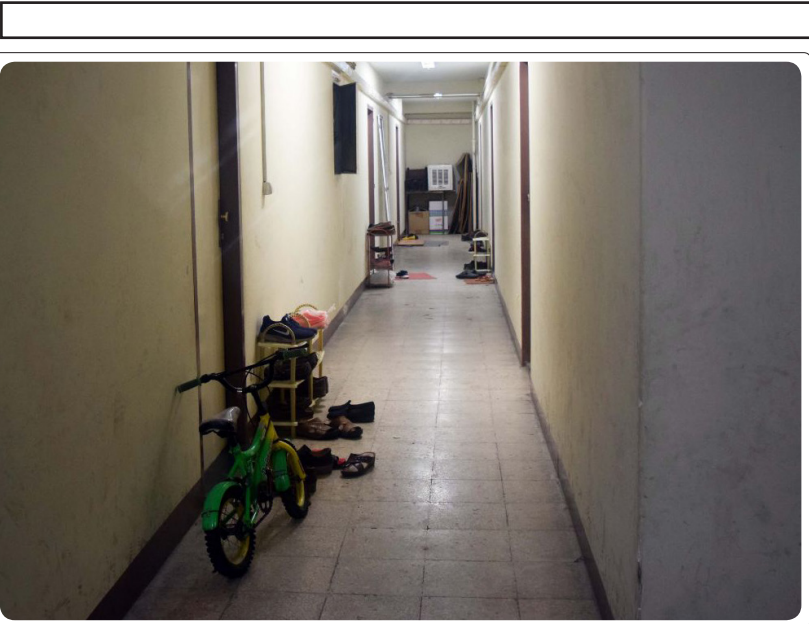
سهمیه‌بندی غیرعقلانی و غیرانسانی این واحدها، که طبق آن، فقط ده درصد را به دانشجویان متقاضی خانم اختصاص می‌دهند بگذریم، با مسئله‌ای به نام عدم اختصاص خوابگاه به دانشجویان ترم یکی مواجه می‌شویم که خود ماجرابی است گفتنی. طبق گفتهٔ نمایندگان صنفی دانشجویان این مجتمع، دانشگاه به درخواست دانشجویان ترم یک برای اسکان در خوابگاه متأهلین جواب رد می‌دهد و آن‌ها باید در صف انتظار بنشینند. این در حالی است که فی‌المثل در خوابگاه جلال تامدتی پیش، چهل واحد خالی وجود داشته است. با پیگیری‌های دانشجویان، دانشگاه زیر بار پذیرش وجود این تعداد واحد خالی می‌رود و مسئولین برای اسکان دانشجویانی که در صف انتظار خوابگاه هستند، قول مساعدت می‌دهند؛ اما این بار هم دانشجویان با پدیدهٔ جدیدی از رفتار خردمندانه و شرافتمندانهٔ مسئولین دانشگاه مواجه می‌شوند و پس از مدتی، متوجه استقرار دانشجویان خارجی در این واحدهای خالی می‌شوند. یکی از مصاحبه‌شوندگان، که خود نیز از فعالین صنفی مجتمع جلال بود گفت یکی از مسئولین در توجیه این رفتار به او گفته بود: «این کار را کردیم چرا که خارجی‌ها دلار می‌دهند!»، البته توجیه رسمی دانشگاه، ساکن کردن دانشجویان کشورهای مسلمان برای تقریب مذاهب بوده، اما کماکان هیچ‌گاه کسی به این پرسش پاسخ نداده است که دانشجوی چینی و ژاپنی و کره‌ای چه ربطی به تقریب مذاهب اسلامی دارند. الله اعلم.

از قدیم گفته‌اند عیب می‌جمله بگفتی، هنرش نیز بگو، برای همین می‌خواهم به یکی از معدود محاسن این مجتمع بپردازم که نطافت نسبتاً خوب این مجتمع‌ها بود و راهروهای ساختمان‌ها از پاکیزگی خوبی برخوردار بودند؛ مسئله‌ای که در پس این سیل بلا، باورنکردنی بود. البته با دیدن وضعیت مکان ورزشی این مجتمع، خیلی زود از شوک خارج شدیم و به روال عادی بازگشتیم. معمولاً در تعریف فضای ورزشی، آن را مکانی گویند که انسان‌ها می‌توانند در محیط آن که برای انجام ورزش‌های گوناگون طراحی شده و از وسایل و لوازم مخصوص برخوردار است، به انجام حرکات ورزشی بپردازند و از این طریق جسم خود را تقویت کنند؛ اما انگار به لطف بومی‌سازی علوم انسانی در ایران، مسئولین دانشگاه تعریف جدیدی از مکان‌های ورزشی ارائه داده‌اند و طبق این تعریف، فضایی جدید را در مجتمع جلال به وجود آورده‌اند. مکانی تحت عنوان خرابهٔ ورزشی جلال که از زمین آسفالت آن خار روپیده و لوازم ورزشی آن بیش از آنکه برای سلامتی مفید باشند، مضر هستند. انگار مخروبه‌سازی از وسایل و امکانات حداقلی دانشگاه هم یکی از محورهای سند توسعهٔ دانشگاه است. در گزارش حاضر، فقط نگاهی سطحی به مشکلات این مجتمع خوابگاهی انداختیم و بررسی نحوهٔ انعقاد قراردادها میان دانشجویان این خوابگاه‌ها با دانشگاه را به فرصتی دیگر واگذار می‌کنیم. مجتمعی که مشکلات و دردهای دانشجویان آن در چند خط و صفحه نمی‌گنجد، مشکلاتی که بارها از طرف فعالین صنفی این مجتمع به مسئولین دانشگاه گوشزد شده و از آن‌ها درخواست پیگیری کرده‌اند اما هر بار، چیزی جز وعده و قول عایدشان نشده است و فقط مطالبات‌شان روی هم انباشته شده‌است.

جمع می‌آد دیگه ولی اینجا اتفاقاً از فرق می‌آد! یعنی اساساً جمع می‌شیم که بگیم ما چی نیستیم و چشم دیدن کیا رو نداریم و کیا رو قراره فردای صبح «آزادی» به لنگه‌ها از در دانشگاه آویزون کنیم، بگیم ما نئوامپریال یا چیکی یا سبز نیستیم. حالا این که چی هستیم و این که اصلاً هستیم یا نه، خیلی مهم نیست ولی مهمه که همه جا ترند کنیم که چی نیستیم و پلاکارد و پرچم و ژل آتش‌زنه هم ببریم بکنیم تو چشم مرتجعین کوردل! اگه می‌پرسید مرتجع چیه که باید بگم والا ما هم تهش نفهمیدیم. فقط گویا هر طرف بودی باید به طرف مقابلت بگی مرتجع، کارش رو هم بگی ارتجاعیه. اگه تهش به رنگی، مثلاً سرخی، سیاهی، قهوه‌ای، صورتی‌ای چیزی هم پچپسونی که دیگه تو کافه‌ها هم می‌تونن درس بدی!

بعد یهو می‌بینی اساساً اون هدف یا دردت کلا دیگه مطرح نیست! اداری مخالفت‌تومی کنی دیگه. حالا چهار نفر هم این وسط زندگی‌هاشون به خاک و خون کشیده شده و کاسهٔ چه کنم دست گرفتن، خودشون برن به کار بکنن. ما به بیانیه‌مون فکر کنیم که چطور خطابه‌اش فلانی‌ها رو به خاک و خون بکشه. اینم به هر حال از تقریحات این جور موقع‌هاست! از اون جایی هم که تفریح مفید و لازمه، به هر حال بچه‌ها استرس روشونه، مسئولین عنایت داشته باشن که تجمع‌های دانشجویی چقدر مهم و مفیدن، دیگه انقدر هم دست‌ننهان نمی‌مونن تو کار تنگناسازی.

می‌کند. گسترده‌ترین خشونت نمادین، درون میدان سیاسی که دولت نماد آن است شکل می‌گیرد و برای کاربست این امر نیاز به قلم اندیشمندان و متخصصین حوزهٔ فرهنگ دارد. انصاری در جای دیگری از تز خود می‌گوید: «روشنفکر برای اینکه بتواند چنین وظیفهٔ خطیری را ا منظور رسالت روشنفکر است که دربارهٔ آن صحبت شد» به انجام رساند، ناگزیر باید خط‌مشی خود را به نفع مردم از حکومت جدا کند. این مسئله بیش از هر چیز نیازمند



عکس‌ها از هدی کریمی



نشریه صنف، فرهنگ و اجتماع سلام دانشگاه تهران برای ساخت پادکست و ویدئوهای کوتاه خبری – تحلیلی، از دوستان علاقه‌مند

جهت همکاری دعوت به عمل می‌آورد.

لطفاً برای اطلاعات بیشتر با نشانه‌های زیر تماس حاصل نمایید.

شماره تماس: ۰۹۳۶۱۵۳۶۱۵ به نام معین شاکری

تلگرام: @moin_shakeri

مقتاعدکننده و در عین حال انتقادی از وضعیت جامعه ارائه دهد. این امر از این ایده نشأت می‌گیرد که در دورهٔ سرکوب و اختناق، روشنفکران وظیفه دارند در عین به وجود آوردن زمینه‌های مشترک برای ایفای تعهد و که وظیفهٔ اجتماعی‌شان ایجاد می‌کند، به روشنگری بپردازند. به این ترتیب، هر چه محدودیت و اعمال فشار از سوی حکومت بیشتر باشد، مسئولیت روشنگری باید حالت مستقیم‌تری به خود بگیرد.

آن است که روشنفکر بتواند خود را به عنوان مخالف در فضای اجتماعی معرفی کند و گروه‌ها و طبقات اجتماعی آن را بپذیرند».

روشنفکران ده‌های ۴۰ و ۵۰ در ایران و اندیشمندانی که در برههٔ انقلاب ۵۷ به کار فکری مشغول بودند، ادبیات و به طور کل، فعالیت روشنفکری را محلی برای مبارزه بر سر بازنمایی‌های محیط اجتماعی به شمار می‌آوردند که جامعه و شکاف‌های آن باید در این بازنمایی مورد توجه قرار می‌گرفت و فعالیتی مؤثر شمرده می‌شد که تصویری

- مصاحبه کننده: معین شاکری •

آبان ماه ۹۸ در حالی به پایان رسید که وقایع تلخی در جامعه رخ داد.اعتراضاتی گسترده کشور افر گرفت که جرقه‌اش گرانی بنزین بود، اما ریشه در نارضایتی‌های تلنبار شده از وضعیت اقتصادی مردم وفشارهای معیشتی آن هادر سالیان دراز داشت. اعتراضاتی که همراه با خشونت از طرف حاکمیت و معترضین بود و متأسفانه تعدادی از هموطنان مان در آن جان باختند. اهمیت این رخداد وقتی بیشتر عیان می شود که بستر نارضایتی گسترده است و پاسخ حاکمیت نیز، آن را تقویت می کند. همچنین در پس این رخداد، ریشه‌هایی را می توان جست وجو کرد که ادامه یافتنش دور از انتظار نیست، اما سرانجام روشنی نمی توان برای آن متصور بود. در همین راستا، برای بررسی این وقایع با مسعود باستانی، از روزنامه نگاران خوش فکر عرصهٔ مطبوعات به گفت و گو نشستیم.

اواخر آبان ماه اسمال، شاهد اعتراضاتی در کشور بودیم که با گرانی قیمت بنزین آغاز شد و می توان گفت بخش وسیعی از کشور را در بر گرفت. از منظر شما این اعتراضات چه نسبتی با دو اعتراض پیشین، یعنی دی‌ماه ۹۶ و اعتراضات پس از انتخابات ریاست جمهوری ۸۸ دارد و شباهت‌ها و تفاوت‌های آن‌ها چیست؟

قبل از هر چیز، می‌خواهم به خانواده‌هایی که عزیزان شان را از دست داده‌اند صمیمانه تسلیت بگویم و با کسانی که در مسیر اعتراضات دچار آسیب شده‌اند، همدردی کنم. با نگاهی به فهرست جان باختگان و آسیب دیدگان اعتراضات آبان ماه، متوجه می‌شویم که اکثریتِ این افراد، از قشر بی‌صدای جامعه بودند. اقتضای که در حال حاضر، کسی یا کسانی در جامعه صدای آن‌ها را نمایندگی نمی‌کند و مطالبات شان پیگیری نمی‌شود.

امروز در بین احزاب، شکل‌ها و تشکل‌ها و شبه‌نهادهایی که وجود دارند، کم‌تر نهادهی ست که بخواهد نمایندهٔ آن‌ها باشد؛ هر چند که همه به شکلی کلاما تصنعی و تبلیغاتی شعار حمایت از آنان را سر می‌دهند. اجازه دهید پیش از آن که بخواهم به سؤال شما پاسخ‌دهم، از این دو موردی که به عنوان اعتراضات پیشین، یا به عبارتی سلفا اعتراضات آبان ماه، به آن‌ها اشاره کردید، توصیف دقیق‌تر ارائه‌دهم و دو مقوله اعتراضات اخیر بشوم. مورد اول، اعتراضات پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸ است که در واقع از یک اعتراض و مطالبهٔ سیاسی آغاز شد و به یک جنبش اجتماعی با تعریفی که اکنون از جنبش‌های اجتماعی در جهان وجود دارد، تبدیل شد. مطالبه اعتراضی شهروندانی که به یک نامزد خاص (یعنی مهندس میر حسین موسوی) رأی داده بودند، و معتقد بودند ا‌ر ا‌شان به درستی شمرده نشده یا در انتخابات تقلب و تقلب‌صورت گرفته‌است. در ادامهٔ جنبش، این مطالبه در پهنهٔ گسترده‌تری با سایر مطالبات سیاسی – اجتماعی فروخوردهٔ بدنهٔ جامعه پیوند خورد و از این پیوندها یک جنبش فراگیر با عنوان جنبش سبز به‌وجود آمد.

جنبشی که به رغم صورت‌بندی در حوزهٔ جنبش‌های جدید اجتماعی (new social movements) از رهبری مشخص، مطالبات مشخص و حرکت در چهار چوب‌های اعتراض مدنی و پیگیری روش‌های مسالمت‌آمیز بر‌خوردار بود. برای نخستین بار شاهد بودیم که این جنبش از یک سازماندهی جدید و مبتنی بر شبکه‌های اجتماعی برای پیشبرد مطالبات و تحرک گسترده‌تر بهره‌می‌گرفت.

نکتهٔ بعدی و بسیا مهمی که در تقسیم‌بندی این دو حرکت می‌توان قیاس کرد، بحث حاملان و فعالان حاضر در بطن و بدنهٔ این اعتراضات است. بر اساس نظر کارشناسان، حاملان و کسانی که پیگیر مطالبات جنبش سبز بودند، از طبقهٔ متوسط می‌آمدند؛ یعنی در واقع شهروندانی بودند که تمایل داشتند پایگاه و سبک زندگی و رفتارهای شان در چار چوب طبقهٔ متوسط دیده شود. در نتیجه نوع کنش‌ها و واکنش‌های سیاسی ایشان نیز در قالب همین طبقه قابل تحلیل بود. به یاد داشته باشیم که در توصیف و شناخت جامع تر طبقهٔ متوسط چند ویژگی را باید در نظر داشت. این طبقهٔ بسیار اهل تساهل است و به‌جای توسل به بارانیکالیسم، معمولاً میانه‌رو است. تمایل به انتخابات‌های عقلانی دارد و اکثر اوقات از انتخاب‌های ایدئولوژیک و تحمیلی گریزان است.

اما آنچه که در رابطه با اعتراضات دی‌ماه ۹۶ قابل توصیف است، تفاوت آشکار آن حرکت، در قالب یک جنبش کلاسیک یا حتی یک جنبش اجتماعی جدید است. در واقع، نطفهٔ اعتراضات دی‌ماه ۹۶ به وسیلهٔ یک پروژهٔ سیاسی پنهان که توسط یک جریان سیاسی و با هدف فشار به جناح رقیب، در یک بازهٔ زمانی محدود و در یک منطقهٔ جغرافیایی محصور طراحی شده بود، بسته شد؛ اما به علت اینکه در بدنهٔ جامعه، فشار مطالبات بر زمین مانده شبیه یک آبار سوخت شده بود، بلافاصله آن جرقهٔ نخست توانست در نقاط گوناگون فراگیر شود و زمام امور از دست طراحان پروژه خارج شد.

طراحان این پروژه کسانی بودند که می‌خواستند با استفادهٔ ابزاری از شعار عدالت اجتماعی و بهره‌گیری سیاسی از گسترده‌تر شدن شکاف طبقاتی، مجموعه‌ای از محرمان ناراضی جامعه را به اعتراض علیه جناح سیاسی رقیب، ترغیب کنند. طبعاً در مرحلهٔ طراحی سیاسی اعتراضات دی‌ماه، آن جناح سیاسی که به دنبال شروع قضیه بود، بر اساس همان نگاه کلاسیک و همیشگی خود که جامعه را تودودار و فرمانبر فرض می‌کند و از طرف دیگر، به یاد دارد که در طول دهه‌های گذشته همیشه با استفاده از عناصر پوپولیستی در تهییج بخش‌های محروم جامعه موفق بوده‌است، روی همین بخش از جامعه سرمایه‌گذاری کرد و پروژه را کلید زد؛ غافل از اینکه این‌بار، جامعهٔ مخاطبِ جناح مذکور، دچار برخی دگرگونی‌های رفتاری شده‌است. اول اینکه اقشار و افراد مورد نظر به علت باقی ماندن حجم وسیعی از مطالبات اقتصادی و سیاسی و نیازمندی‌های عمومی، به شدت برای گسترش اعتراضات مستعد هستند، و الزاما متناسب با نگاه طراحان این پروژه حرکت نخواهند کرد. دوم هم اینکه به‌تنش یا واکنش این اقشار در این مناطق دیگر همانند گذشته نیست و به‌شکل تام و تمام فرمانبردار نبوده و به‌سهولت و سرعت تحت فرمان نهاد هدایت‌کنندهٔ مذکور قرار نخواهند گرفت. ویژگی‌های فرهنگی و هژمونی محله‌های جنوب شهرها تغییر کرده و نباید فراموش کنیم که آنان امروز اعتماد سنتی و تاریخی‌شان را هم از دست داده‌اند؛ یعنی شعارها و ژست‌های



فلان جناح سیاسی که ساکنان این مناطق را به شکل سیاهی لشکر همیشگی اش می‌دید، بی‌اثر شده است. بخشی از دلایل این تغییرات را می‌توان به خاطر آگاه‌تر شدن ایشان و گریز از فریب‌خوردگی پیشین، و به دلیل گسترش فضای اطلاع‌رسانی و شکل‌گیری جامعهٔ شبکه‌ای تشریح کرد. در واقع این‌طور بگویم که امروز حاشیه‌نشین‌ها، کنش‌ها و رفتارهای متفاوتی نسبت به دهه‌های پیشین دارند.

برای ایجاد تمایز بین آنچه در جنبش سبز و اعتراضات ۹۶ رخ داد، نخست باید به حاملان این دو حرکت توجه کرد؛ که در مورد اول طبقهٔ متوسط بازیگر میدان بود ولی در دومی، شاهد اعتراضات پرآکنده به نابرابری‌های اقتصادی در مناطق محروم بودیم.

پیش از آن که وارد شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو حرکت با اعتراضات آبان ۹۸ شویم، به مورد دیگری از سابقهٔ این نوع اعتراضات در تاریخ چهل سالهٔ اخیر اشاره می‌کنم. این روزها کسی به یاد نمی‌آورد که پس از اجرای سیاست‌های تعدیل اقتصادی، موسوم به جراحی اقتصادی، چه در دولت آقای هاشمی در نیمهٔ اول دههٔ هفتاد رخ داد و اتفاقا به شکل خاصی نیز سعی کردند آن حوادث را مسکوت بگذارند و به بررسی آن نپرداختند.

بعد از اجرای این سیاست‌ها و تأثیر محسوس آن‌ها در چند شهر به صورت پراکنده از جمله در مشهد و اراک و جنوب تهران شاهد اعتراضاتی بودیم که جرقهٔ آن به یک‌باره زده شد و گسترش پیدا کرد، اما شعله‌های خشم آن روز گاران هم به سرعت و با خشونت بسیار سرکوب شد.

آنچه در روزهای پایانی آبان‌ماه ۹۸ شاهد بودیم، تلفیقی از این سه حرکت بود. البته گرایش بیشتری به اعتراضات نیمهٔ اول دههٔ هفتاد و دهی ۹۶ داشت؛ به این معنا که در پی حذف یارانهٔ بنزین، اعتراضات از نواحی محروم تر آغاز شد و شعله‌های آن کم‌کم به سمت مرکز شهر گسترش پیدا کرد. در روزهای بعد دیدیم که بخش اعظمی از شهروندان شهرهای بزرگ و طبقهٔ متوسط نیز به بدنهٔ معترضین پیوستند. الزاما نمی‌توان گفت تمام مناطقی که اعتراضات در آن‌ها شکل گرفت، جزو بخش محروم‌تر بودند و بار اعتراضات، تنها روی دوش ساکنان این نواحی بود.

این‌بار مطالبات فروخوردهٔ درون جامعه و نارضایتی طبقهٔ متوسط که آمادگی نسبی داشت و با حرارت، رخدادها را تماشا می‌کرد، منجر شد که طبقهٔ متوسط نیز با احتیاط به این اعتراضات نزدیک شود و سعی کند خواسته‌ها و نیازهایش را در عرصهٔ عمومی نشان دهد؛ اما به عقیدهٔ من، تفاوت بزرگ این اعتراضات با موارد طرح شده، در این است که ما به علت سرکوب وسیع سیاسی و عدم حضور کارآمد احزاب، اصناف، تشکل‌ها و گروه‌هایی که نمایندهٔ واقعی اقشار مختلف باشند، و همچنین تضعیف مستمر رسانه‌های گسترده‌ای که با دولت تعامل دارند، متأسفانه شاهد این هسْتِیم که روز به روز در بسیاری از قسمت‌های جامعه، اعتراضات به شکلی تودودار و با خشم‌هایی آبی شکل می‌گیرد، و جامعهٔ توده‌ای معمولاً به شکل خیزشی-شوری اعتراض می‌کند. از این حیث با جنبش سبز که از مطالبات، رهبری و سازمان‌دهی مشخصی برخوردار بود، متفاوت است. به‌طور خلاصه آبان ۹۸ در ادامهٔ دی‌ماه ۹۶ به گونه‌ای ریشه‌دار تر و عمیق‌تر رخ داد و نسبت آن نیز با اعتراضات سال ۸۸ در این بود که بخشی از حرکت‌ها، الهام‌افزنا از مطالبات فروختهٔ سال ۸۸ نمود یافت.

آنچه که در متن اعتراضات وجود داشت و مورد توجه است، مقولهٔ خشونت است. به عنوان مثال در بسیاری از شهرها بانک‌ها به آتش کشیده شدند و رسانه‌های رسمی نیز برای تحریف متن واقعیت، خیلی روی آن مانور تبلیغاتی دادند. به نظر تان ریشهٔ این خشونت‌ها در چیست؟

بهتر است مقولهٔ خشونت را از اینجا شروع کنیم که در جهان امروز که در واقع جهان در ک، گفت‌وگو و تفاهم اجتماعی است، خشونت، درست‌زمانی شکل می‌گیرد که امکان گفت‌وگو وجود ندارد و به دلیل شکل‌گیری گونه‌ای از استبداد سیاسی و یا انسداد سیاسی – اجتماعی، شهروندان علامانی توانند مطالبات‌شان را از طریق راهکارهای مبتنی بر گفت‌وگو و اتخاذ تفاهم، به گوش حاکمان جامعه برسانند.

به دلیل فقدان نهادهای مدنی، و نابسامانی در تقسیم جامعه در قالب احزاب، گروه‌ها و اقشار، امکان این که مردم بتوانند به یک توافق اجتماعی در رابطه با مطالبات و منافع‌شان با حاکمیت برسند، وجود ندارد. به همین دلیل است که مسیر اعتراضات، از اعتراضات آرام و مدنی به سمت رفتارهای خشن و قهرآمیز تغییر می‌کند. آنچه که در آبان ۹۸ پدیده بود، سرکوب بسیار خشن و خونین معترضین توسط نهادهای انتظامی بود و از سوی دیگر، برخورد قهرآمیز و گاه، رویکرد انتقام‌جویانه‌ای از سوی معترضین دیده می‌شد. همهٔ این‌ها به گونه‌ای بود که تصور می‌شد هیچ راهی برای گفت‌وگو و اعتراض مسالمت‌آمیز در جامعه باقی نمانده‌است.

می‌خواهم مثالی برای تان بزنم. مثلاً اتفاقی که برای تندیس مرحوم جلال آل احمد در تهران افتادار بررسی کنیم. متأسفانه معترضین این تندیس را به آتش کشیدند. مسئله را این‌گونه مطرح می‌کنم که آیا معترضین، شناختی از شخصیت فرهنگی و ادبی و سیاسی جلال داشتند؟ آیا آل احمد به عنوان یکی از

سیاسی



روشنفکران ایران، نقشی در به وجود آمدن این وضعیت داشته است؟ به‌ضرس قاطع می‌شود گفت خیر.

اما به نظر من نتیجه‌ای که می‌توان از این ماجرا گرفت، نگاه صفر و صدی معترضین به مسائل و فقر فرهنگی آن‌هاست. فقری که خود ناشی از فقر سیاسی و سرکوب نهادهای فرهنگی مستقل توسط حاکمیت در طول دهه‌های اخیر است. به این معنا که هویت تندیس و نقش او برای‌شان هیچ اهمیتی نداشته و صرفاً چون تندیس را متعلق به حاکمیتی می‌دانستند که به هیچ طریقی نمی‌توانند باید به‌گفت‌وگو بنشینند، خشمگینانه بر خورد کردند و آن را به آتش کشیدند. شاید این عبارت، توصیف بهتری از مفاهیم مورد نظر من باشد و آن، این است که خشونت اعتراضات آبان‌ماه ۹۸، محصول و نتیجهٔ سرکوب چندین ساله در حوزه‌های سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، و سرکوب، حذف و حبس جنبش سبز و دموکراسی خواهان است.

رابطهٔ نهادهای حکومتی، سه قوه، و واکنش‌های متفاوت و گاه متضاد آن‌ها در نسبت با مسئلهٔ گران کردن بنزین و وقایع پس از آن را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟ با توجه به اینکه تصویری که هر یک از نهادهای حکومتی در این باره به دست داده‌اند متفاوت بوده و هر یک سعی در مبر کردن خود داشته‌است.

در ابتدای پاسخ به این سوال می‌خواهم به گذشتهٔ نه‌چندان دور نقب بزنم. جامعهٔ ایران از دوم خرداد ۷۶ اعلام کرد که می‌خواهد در مسیر دموکراسی فراگیر حرکت کند و در دوران گذار قرار دارد. جامعه‌ای در حال گذار با ویژگی‌های خاص، جامعه‌ای که ملهم از فضای ارزش‌های جهانی ست و به دنبال تثبیت طبقهٔ متوسط شهری و کمک به طبقات محروم برای ارتقای شأن اجتماعی آنان است؛ اما این حرکت به نوعی در جامعهٔ ما تباه شد و به شکل سرکوب گران‌های توقف پیدا کرد و اتفاقاً این ایستایی و این حرکت نصفه‌نیمه، یا شبه‌حرکت به سمت دموکراتیزاسیون، منجر به ایجاد یک «شبه‌دموکراسی» شد. زیرا از یک طرف حاکمان کوشش می‌کردند (در تأیید این مطلب که سیستم‌شان دارای دموکراسی است) در برابر مطالبات شهروندان پاسخی داشته باشند و از طرف دیگر نیز دائماً به حاکمیت دموکراسی خواهانهٔ شهروندان افزوده می‌شد؛ اما در مرحلهٔ ایستایی یا ایجاد مانع در برابر روند جاری دموکراسی خواهی و دموکراسی‌سازی، با گونه‌ای از آشفتنگی اجتماعی و ویرانگری در عرصهٔ نهادهای پایدار و مورد نیاز جامعه مواجه شدیم. فقدان یک صورت‌بندی حقیقی برای دستیابی به جامعهٔ مدنی نکتهٔ اصلی این ماجراست. امروز شاهدیم که مطبوعات و رسانه‌های مستقل و آزاد در پایین‌ترین جایگاه‌ها قرار دارند. تشکل‌های صنفی عملاً نمی‌توانند به صورت آزاد فعالیت داشته باشند و حداکثر صورتی فرمایشی و دستوری دارند. جنبش‌هایی که فعالیت‌ها و اثربخشی آن‌ها محسوس است، معطوف به درون جامعه‌است، یا اینکه به‌طور کل وجود ندارند و یا با هزینه‌های بسیار سنگینی مواجه می‌شوند؛ مثل جنبش زنان یا فعالان کارگری و دانشجویی.

امروز فعالان مدنی در سپهر عمومی نقشی ندارند و اغلب با حبس و سَف مواجه‌اند. نتیجهٔ نامطلوب این شبه‌دموکراسی، گونه‌ای شبه پاسخ‌گویی، به عوام فریبی و مظلوم‌نمایی است؛ یعنی نه مطالبات به شکل واقعی مطرح می‌شوند و نه پاسخ به این مطالبات شکلی واقعی وقانع‌کننده دارد. این تعامل هیچ‌گاه آن‌طور که مورد نیاز و رضایت شهروندان یا اقشار مختلف جامعه باشد شکل نمی‌گیرد. از این تقلیل‌گرایی افراطی تنها چیزی که حاصل می‌شود، منفعت‌گرایی و کاسب‌کاری است. همان‌طور که در ده‌سال گذشته هم، به‌وفور مشاهده شده، نهادهای مختلف حاکمیتی، اغلب به دنبال منافع کوتاه‌مدتِ خود و قرار نگرفتن در مظان اتهام هستند.

امروزه جایگاه افکار عمومی در ایران هم‌زمان با عصر گردش آزاد اطلاعات، رشد قابل توجهی نسبت به دو دههٔ قبل داشته است و شهروندان نیز در پیگیری مطالبات‌شان جسور تر شده‌اند، بنابراین هر یک از این نهادهامایل هستند که سریع‌ا پاسخ‌هایی قانع‌کننده و جذاب برای مطالبات شهروندان داشته و خود را از هر گونه خطایی مبرا کنند؛ اگر چه باید بخش نهادهای غیر پاسخگو و نهادهایی که خارج از ساختار سه قوه هستند را هم به عنوان یک ضمیمه، گوشهٔ ذهن داشته باشیم. اساساً در یک جامعهٔ بحران‌زده که دارای نگاه صفر و صدی ست، نهادهای افرادی که بر مسند قدرت نشستند، تمایل دارند به‌جای اشغال جایگاه «عاشقان قدرت»، تحت عنوان «شیفتگان خدمت» از آن‌ها یاد شود، این در حالی است که اگر به‌میزان واقعی خدمات آن‌ها توجهی کنیم، بازده آن بسیار پایین است. آن‌ها بیشتر سعی دارند تا با تبلیغات و کنش‌های رسانه‌ای از هر آنچه که ممکن است تهدیدی برای منافع‌شان، چه به صورت فردی و چه به صورت گروهی و جناحی باشد، بگریزند. اتفاقات آبان ۹۸ نیز در واقع تابعی از همین فرمول‌ها ست. این بازی «کی بود؟ کی بود؟ می‌نبودم!» زمانی تشدید شد که عوارض، حواشی و تلفات ناشی از سرکوب خشن معترضان بالا گرفت. نهادهای مختلف پس از مشاهده و ارزیابی تعداد زیاد جان‌باختگان و آسیب‌دیدگان، ناگهان متوجه شدند که فاجعه‌ای رخ داده که ناشی از ناکارآمدی‌شان در طراحی، سیاست‌گذاری و مدیریت سیاست‌های اقتصادی جامعه است. آن‌ها عملاً از عملکردشان در اجرای طرح افزایش قیمت سوخت و مواجهه با معترضان دچار حیرت و خوف شدند. بنابراین مشاهده‌می‌کنید که مجلس

می‌کوشد با استیضاح وزیر کشور، ناکارآمدی‌ها را به گردن دولت بیندازد، قوهٔ قضاییه می‌خواهد با مانورهای تبلیغاتی، خود را از بروز خشونت‌ها کنار بکشد، و دولت هم در تلاش است که نشان دهد اقدامات اخیر در راستای سیاست‌های کلی بوده و دیگران را نیز در این ماجرا سهیم سازد.

با توجه به شرایط کنونی اقتصادی، که روز به روز فشارهای معیشتی بر مردم افزایش می‌یابد و خصوصاً اقشار ضعیف‌تر بیش از پیش تحت فشار قرار می‌گیرند، می‌توان تکرار وقایع این‌جنبشی را پیش‌بینی کرد. در کنار آن، واکنش حاکمیت به این وقایع (جداز سرکوب شدید) در فضای رسمی عموماً با برچسب‌زنی به معترضان و عدم توجه به مطالبات، و یاد بهترن بر حالت خود، تقلیل آن به «نارضایتی از گرانی‌ها» همراه بوده‌است. عدم شناخت و تحلیل روشن اعتراضات آبان‌ماه اخیر توسط حاکمیت چقدر اهمیت دارد و این روند تا کجای می‌تواند ادامه یابد؟

متأسفانه می‌خواهم با این گزاره تلخ جواب شما را بدهم. ما عقبگرد داشته‌ایم. به‌نظم‌ماز شرایط جامعه‌ای پس از سرکوب فرایند دموکراسی خواهی دوم خرداد، که به‌وضعیت جامعه‌ای جنبشی در سال ۸۸ رسیده بود، امروز به نقطهٔ اعتراضات شورش – خیزشی رسیده‌ایم. رخدادهای دی‌ماه ۹۶ و پس از آن اعتراضات آبان ۹۸ که گسترده‌تر و فراگیرتر از دو سال پیش بود، در همین قالب طبقه‌نندی می‌شوند. معترضانی که در سال ۹۶ و ۹۸ ایفای نقش کردند، به‌خاطر آن که مشکلات اقتصادی و معیشتی رنج بسیار می‌برند و بر خاسته از حاشیهٔ شهرها بودند، در حوزهٔ طبقات محروم جای می‌گیرند و معمولاً اعتراضات این اقشار با رفتارهای قهرآمیز هم همراه بوده‌است.

این طبقات عملاً به خاطر فقر فرهنگی از یک سو، و عدم حضور و ثبوت نهادهای مدنی مطالبه‌محور از سوی دیگر، عملاً نتوانستند از طریق مطالبه‌محوری، نیازها و خواست‌های خود را به گوش جامعه برسانند و لذا با خشونت بیشتری اعتراضات خود را بیان کردند. امروز جامعهٔ ایران به نقطه‌ای رسیده‌است که از وضعیت جنبشی هم عقب‌تر است، در حالی که بدنهٔ ناراضی جامعه، روز به روز در حال افزایش است و مطالبات گوناگون اقتصادی و فرهنگی و سیاسی نیز، دائماً در حال تلنبار شدن هستند ولی عملاً هیچ گزینه‌ای برای اقدامات اصلاح‌گرایانه یا راهی به‌سوی بهبودی و علاج مشکلات در پیش چشم شهروندان وجود ندارد. این یک بن‌بست کم‌ظنیر در تاریخ ماست. ایرانیان در ادوار مختلف با بهره‌مندی از الهیات رهایی‌بخش، در پیچه‌ای به‌سوی عدالت خواهی و فشار به حاکمان جامعه‌گشوده‌اند ولی اکنون عملاً از این میراث معنوی هم محروم هستند. همچنین با توجه به نوع واکنش حاکمیت در پاسخ به اعتراضاتی که در دههٔ نود رخ داده و هشده است که از جنبش سبز تاکنون، سیاست کلی حکمرانان، به‌دست آخنین در پاسخ به معترضین بوده است، چشم‌انداز روشنی برای امکان تعامل وجود ندارد. اتفاقاً بستر جامعه هم به خاطر سه علتی که عرض کردم، یعنی رشد نارضایتی‌ها، تلنبار شدن مطالبات و انسداد مسیر مفاهمه، و افزایش ضریب خشونت در سرکوب منتقدان و مخالفان، هر لحظه بیشتر از قبل آمادهٔ انفجار و گسترش شعله‌های خشم در سراسر کشور است؛ به‌طوری که باید هشدار داد هر جرقه‌ای فاجعه می‌تواند. امروز چندانی برای کشف مسیرهای مسالمت‌آمیز و حصول توافق اجتماعی با نهاد حاکمیت حس نمی‌شود. این مسئله می‌تواند منجر به شکل‌گیری کنش‌های انقلابی و اعتراضاتی شود که عملات‌وان تعویض حاکمیت را دارند. البته باید تأکید کنیم که این نوع رفتارهای قهرآمیز و انقلابی، به دلیل آن که همراه با خشم بوده و صرفاً حالتی واکنشی دارند، معمولاً نتیجهٔ خاص و فواید ماندگار در پی نخواهند داشت. قرار نیست همیشه‌ای گزینشی نارضایتی به‌گزینهٔ مطلوب برسیم و چون با سامکنان است این اقدامات ما را به یک وضعیت فاجعه‌بار سوق دهد، مثل اتفاقی که در برخی از کشورهای خاورمیانه رخ داد. همین انسداد مسیر تعامل و ترس از سقوط، آغاز سرگشنگی در بن‌بست فکلی است که در بین طبقهٔ متوسط منجر به ایجاد یأس اجتماعی، و در طبقات محروم به شکل عصیان‌گری ظهور خواهد کرد.

به عنوان سؤال پایانی، به نظر شما راهکار حاکمیت برای به پایان رساندن مسالمت‌آمیز و خاموش کردن شعلهٔ اعتراضات، به دور از اعمال خشونت چیست؟ آیا اصل یا راه مسالمت‌آمیزی برای این مسئله از سوی حاکمیت وجود دارد؟

ببینید در دههٔ هفتاد و هشتاد، روشنفکران ایرانی که حتی بخشی از آنان حاضر شده بودند عملاً وارد عرصهٔ سیاست نیز شدند، مطالعهٔ تغییرات و اعتراضات در جامعه به‌خشونت کشیده نشود. در طول این سال‌ها همواره خط قرمز آن‌ها خشونت بود. آنان پرهیز از خشونت و اصلاحات خشونت‌گریز را به عنوان اصلی برای رسیدن به دورهٔ جدید که دورهٔ مباحثه و مفاهمه است، تعیین کردند و همیشه هشدار دادند که باید از این اصول مراقبت کرد؛ اما به‌علت بی‌تدبیری یا بیاجاحت‌هایی که در عرصهٔ مدیریت کلان جامعه شاهدش بودیم، سرانجام، فاجعه رخ داد. سرکوب حاملان جامعهٔ مدنی و معترضین، باعث شد که دیگر به راحتی نتوانیم از مسیر بحران عبور کرده و به مقصد برسیم. ولی به گمان من همچنان راهکارهایی وجود دارد. می‌خواهم نمونه‌ای بین‌المللی را مثال بزنم. ما در همین قرن شاهد از بین‌رفتن آپارتاید در آفریقای جنوبی بودیم و دیدیم که ماندلا چگونه توانست بر خشونتی که طی سالیان متوالی نسبت به سیاه‌پوست‌های آفریقای جنوبی به شکلی متوحش اعمال می‌شد، غلبه کند. سرانجام آپارتاید نابود شد و شرایطی مبنی بر برابری حقوق رنگین‌پوستان و سفیدپوستان به‌وجود آمد. ماندلا پس از آزادی از زندان و استقرار در حاکمیت سیاسی، گزینهٔ «هی‌یخشم» اما فراموش نمی‌کنم» را به‌منظور بازدارندگی از تکرار خشونت‌ها و پایان چرخهٔ کور آن انتخاب کرد. شاید اکنون ما نیز به‌دو راهکار اساسی نیازمندیم: در قدم اول بر گزاری دادگاه و دادرسی علنی و در قدم دوم عذرخواهی شفاف و توبه‌ملی. اگر چه شاید در سن دادرسی‌ها چندین نیاز به مجازات قهرآمیز آمران و عاملان خشونت‌های حکومتی نباشد اما فرایند دادرسی‌ها و از طرفی اعلام ندامت حاملان، عاملان و بانیان این خشونت‌های ساختاری که منجر به واکنش‌های خشونت‌آمیز شهروندان نیز شده، می‌تواند نقطهٔ تفاهم و توافقی برای شروع گفت‌وگوهای سازنده باشد. گفت‌وگوهایی که دل آن، نوعی توافق اجتماعی پایدار و ماندگار حاصل شود.

سلام

دوشنبه ۲۰ دی ۱۳۹۸ • ۲۵ ربیع الثانی ۱۴۴۱ • ۲۲ دسامبر ۲۰۱۹

در نکوهش استمرار فقر

- البرز نظامی•

اگر مرگ را خوف‌انگیزترین دل‌مشغولی بشر بدانیم، «فقر» را هم می‌توانیم مهم‌ترین دغدغه‌اش بنامیم. فقر موضوعی ست که وسعت و قدرت‌ش، کیفیت حیات انسان را تعیین می‌کند. بشر موجودی ست با امیالی بی‌انتها، اما طبیعت برای ارضای این امیال، توانایی محدودی دارد، و نجسیدن این امیال نامحدود در این ظرف محدود، به انفجار اعمال انسان منتهی می‌شود و دست‌درازی به سهم دیگری را در کردار انسانی نهادینه می‌کند. دست‌درازی به سهم دیگری، آغاز نبردی است که اساس قصهٔ تاریخ انسان را شکل می‌دهد و فرم جامعهٔ انسانی را به «ندارها و داراها» تبدیل می‌کند و این خود شروع جنگی است که تاکنون پایانی نداشته‌است. نه قوهٔ قاهر داراها توانسته است این خشم سرکش ندارها را سرکوب کند و نه مبارزهای گاه‌آندیشهای و گاه‌فقرآمیز ندارها توانسته میل به حفظ قدرت داراها را رام کند. بحث و جدل بر سر داستان توزیع منابع، همواره محوری‌ترین و مناقشه‌برانگیزترین موضوع اندیشمندان و حاکمان و توده‌ها بوده‌است؛ از این رو ما نیز در این مطلب به بررسی این موضوع مهم می‌پردازیم. موضوعی که این روزها، شاید بیش از هر دورهٔ دیگری به یکی از حیاتی‌ترین مسئلهٔ اجتماعی و سیاسی جامعهٔ ما بدل گشته‌است.

«فقر» که ریشه در به ارث بردن نابرابر امکانات طبیعت دارد، تنها در وجه کُمتی خود باقی نمی‌ماند و این پدیدهٔ شوم جامعهٔ بشری، خود را در سایر خاصه‌های زندگی بروز می‌دهد و همچون توده‌ای سرطانی، آنچنان در تار و پود زندگی انسان‌ها نفوذ می‌کند که جز در مان اساسی آن، راهکار دیگری برای نجات زندگی انسانی باقی نمی‌گذارد. فقر از کمبود امکانات و توزیع ناعادلانهٔ ثروت آغاز می‌شود و خود را در ناتوانی برای دسترسی مطلوب به تحصیل و بهداشت به عرصهٔ نمایش میگذارد و در نتیجهٔ آن، بی‌سوادی و کاهش امید به زندگی پدیدار می‌شود. در جهان مدرن امروز، فقر و بی‌سوادی حاصل از آن، «بیکاری» را به جامعهٔ فقیر هدیه می‌دهد و بیکاری، چرخهٔ «فقر مزمن» را خلق می‌کند، تا این پدیدهٔ شوم به شکلی پایدار و نامیرا به حیات خود ادامه دهد. فقر که در قالب بی‌سوادی و بیکاری استمرار می‌یابد، موجب می‌شود تا امکان دسترسی جامعهٔ فقیر به سایر امکانات جامعه محدود شود. در مهم‌ترین وجه، توانایی دستیابی به امکانات بهداشتی درمانی مختل و حتی ناممکن می‌شود و به همین علت، فقر، همواره بیشتر از سایرین در معرض عواقب ناشی از امراض و بیماری‌ها هستند و از این رو، امید به زندگی کمتری هم دارند. فقر مادر تمامی معضلات اجتماعی، چه در بُعد تحصیل و اشتغال و چه در بُعد سلامت جسم و روان است. به‌علاوه، این پدیدهٔ شوم را در ظهور و بروز فرایم اجتماعی نیز می‌بینیم؛ از این‌رو حل معضل فقر نه فقط دغدغهٔ اخلاقی «کشنگران اجتماعی»، که مسئلهٔ مهمی برای «حکومت‌ها» نیز به‌شمار می‌رود و باید بررسی و رفع شود.

دفتر حقوق بشر در سازمان ملل، «فقر» را عدم دسترسی به حقوق انسانی مانند حق تحصیل، توانایی امرار معاش و حضور در جامعه می‌داند، یعنی آن را محدود به فقر درآمدی نمی‌بیند و این پدیده از موضوعی دامنه‌دار در نظر می‌گیرد. مطالعات جهان‌شمان داده‌اند که ۱۲ درصد از مردم جهان از گرسنگی دائم رنج می‌برند و اگر این شاخص را کمی بالاتر ببریم، می‌بینیم که نزدیک به ۵۰ درصد مردم جهان، زیر خط فقر هستند. یکی از اتفاقاتی که در عرصهٔ جهانی نیز روی داده است پس از بحران مالی سال ۲۰۰۸ بود، که تعداد شاغل‌های فقیر را در جهان افزایش داد. مطالعهٔ به‌سطح جهان‌شمان می‌دهد که فقرا، نه‌تنها با عدم دسترسی به منابع، از گرسنگی و ناامیدی و خشم رنج می‌برند، بلکه جوامع فقیر از توسعهٔ سیاسی کمتری برخوردار هستند و امکان توسعه و دموکراسی در این جوامع نسبت به جوامع دیگر کمتر است و از این رو، شورش‌های حاصل از فشار اقتصادی که در قالب انقلاب‌نان خود را بروز می‌دهند، عموماً به دموکراسی و آزادی و توسعهٔ سیاسی منتهی نمی‌شوند. متأسفانه با وجود تمام این بحران‌های ناشی از فقر، صاحبان منافع و قدرت که در اصل، مولد فقر هستند، بر خلاف ادعایشان، نه‌تنها از میزان فقر در سطح جهان نکاسته‌اند، بلکه از دههٔ ۱۹۸۰ کمتر کنشوری را می‌بینیم که تعداد فقرایش کم‌شده باشد و عموماً با افزایش تعداد فقرا مواجه بوده‌ایم. دکتر احمد میدری، استاد اقتصاد دانشگاه علامه در این خصوص می‌گوید: «پس از اخلاطمیان، بانک‌ها اصلی‌ترین عامل ایجاد فقر در دنیا هستند». وی که فقر را حاصل تسلط گروهی بر گروه دیگری می‌داند، یکی از مصادیق این تسلط و تضاد منافع گروهی صاحب قدرت با مردم را، در تجارت اسلحه می‌بیند که با هیچ منطق حکومتی نیست، اما آن را پدیدهٔ غیر قابل انکاری معرفی می‌کند که نشان می‌دهد منافع گروهی صاحبان قدرت در جهان، از جنگ و خونریزی منافع‌های گذرد.

در سطح داخلی نیز، با آنکه دسترسی به نیازهای جزء و وظایف دولت‌ها تعریف شده‌بود...

ادامه در صفحه ۴

گاهنامه صنفی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تهران سال اول، شماره سوم • دوشنبه ۲ دی ۱۳۹۸ صاحب امتیاز: مدیرمسئول و سردبیر: محمدحسن احمدی دبیر اجرایی: محمدمعین شاکری گرافیس‌ت و صفحه آرا: مجتبی محمدنژاد ویراستار: زهرا محبی

سر مقاله

ادامه‌از صفحه ۱

با دنبال کردن سلسلهٔ انتصابات جایگاه‌های مدیریتی و سیاست‌گذاریِ کلیت دانشگاه و همچنین جذب افراد، پرواضح است که کلیت این ساختار، تکیه بر سیاست‌های اساسی و کلان کشور و قواعد برون‌دانشگاهی دارد و دانشگاه به عنوان یک نهاد مستقل، پیش‌نیازی جهت ریل‌گذاری برای حرکت به سمت مسائل جامعه‌و کشور ندارد.

این ساختار علاوه بر اینکه امکان پیاده‌سازیِ سیاست‌های حاکمیت را در دانشگاه سهل می‌کند، امکان گسترده کردن ساز و برگ‌های تحکیم قدرت را نیز فراهم آورده‌است. حضور برخی نهادها، سازمان‌ها و تشکل‌های همسو با حاکمیت در دانشگاه مؤید این مسئله‌است. مجموعه‌هایی که بعضاً به‌بهانه‌های حفظ ارزش‌ها(که ارزش‌های مجموعهٔ خود را مدنظر دارند نه ارزش‌ها و منافع عموم دانشگاهیان یا جامعه را) عامل برخورد‌های شدیدی با دانشجویان هستند و آزادی بیان و فعالیت‌ها را محدود می‌کنند. حراست دانشگاه‌هانیز عموماًخود را به مجموعه‌های دانشگاهی پاسخگو نمی‌دانند و عملکرد آن‌ها در دانشگاه‌های مختلف (خصوصاً در سال‌های اخیر) این شائبه را به وجود آورده است که رابطٔ نهادهای امنیتی بیرون از دانشگاه، با دانشگاه هستند.

فارغ از این‌ها، امروز وقتی از نهاد دانشگاه صحبت می‌کنیم، با نهادی غول پیکر مواجه می‌شویم که چندین میلیون نفر را در خود جای داده است. تعدد نامتناهی شعب دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی در سطح کشور، به میزانی است که ادامهٔ تحصیل دیگر نه یک ارزش، که یک روند عادی و پیش‌بینی‌شدهٔ آموزشی‌ست. آموزشی که هدفش نه رشد مهارت‌آموزی و افزایش سطح علمی و فرهنگی افراد جامعه، بلکه افزایش و تحکیم منابع درآمدی و منافع مالی بدنهٔ متصل به قدرت و دارای ارتباطات مشخص است.

لذا امکان مستقل شدن دانشگاه در ایران تحت چنین شرایطی به نظر امکان‌پذیر نمی‌رسد. با در نظر‌گیری چنین وضعیتی از کلیت ساختار دانشگاه می‌توان گفت، نهاد دانشگاه کلیتی ارزشمند برای صاحبان قدرت است که حفظ و در اختیار گرفتن آن را چه به لحاظ منافع سیاسی و چه منافع اقتصادی بسیار مهم می‌دانند؛ چرا که به تمامی وجهه سعی کرده‌اند آن را تحت نظارت و کنترل خود درآورند و ارزش‌ها و سیاست‌های خود را به آن تزریق کنند.

شاید ساده‌ترین تبعات این وضعیت بی‌تفاوت شدن دانشجویان و اساتید در پی دخالت‌ها، نظارت‌ها و برخوردهای بیرونی، و نهایتاً ناامیدی بسیاری از دانشگاهیان باشد که نتیجه‌اش می‌شود مهاجرتِ بیش از پیش دانشجویان کشور که موج این مهاجرت‌ها، اساتید را نیز در گیر خود کرده است. این یعنی خالی‌تر شدن عرصه از کسانی که توانایی حل مسائل دارند. آن‌هایی هم که از امکان رفتن بر‌خوردار نیستند، منزوی می‌شوند و در زندگی شخصی خود غرق می‌شوند و به طریقی روزگار می‌گذرانند.

حال شاید بهتر بتوان خیلی از سؤال‌هایی را که در رابطه با دانشگاه در ذهن داریم درک کرد. اینکه چرا بعد از ایجاد یک تجمع ساده در دانشگاه تعداد زیادی از دانشجویان دستگیر می‌شوند و چگونه می‌شود که برای دانشجویان دغدغه‌مند، احکام سنگین قضایی و حبس‌های طولانی‌مدت صادر می‌شود. چرا بعد از وقایع آبان ماه امسال، تقریباً هیچ صدایی از اساتید دانشگاه‌ها بلند نشد. چرا اکثریت دانشجویان، فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را دیگر بلاثر و بی‌فایده می‌انگارند. چرا هر روز هزینه‌های جاری تحصیل دانشجویان افزایش می‌یابد. چرا دانشگاه‌ها قارچ‌گونه رشد کرده‌اند و مدرک دانشگاهی دیگر آن ارزش سابق را ندارد. چرا از گوشه و کنار، هر روز اخباری از رشد فساد علمی اساتید در دانشگاه‌های مختلف می‌شنویم؛ و اینکه چرا فارغ‌التحصیلان دانشگاهی بیکار نسبت به گذشته، رشد بی‌سابقه‌ای داشته‌است.

طاقچه

«توجیه سرکوب ناآدمیان»

- نسترن امیریان

ادامه صفحه ۱

آیا این آرزوی نابجایی بود که او می‌خواست شوهرش که با پیک موتوری درآمد کسب می‌کرد، زیر بار هزینه‌های بنزین له نشود؟ او مگر چه می‌خواست جز این که بارانِ چهارساله را به پارک ببرد تا امیرحسین

نطقِ پروانه سلحشوری، نماینده تهران در مجلس که در انتخابات آینده نامزد نشده، جنجال آفرین شد.

بنا به نوشته کانال تلگرام امتداد وابسته به حزب اتحاد ملت، وی در بخشی از سخنانش گفته است: «اعتراض‌های سال‌های ۷۸ و ۸۸ و همچنین دی ماه ۹۶ و آبانماه ۹۸ اعتراض‌هایی بوده که همواره مطالباتی در آن وجود داشته است، اما امروز معترضین اغلب جوانانی هستند که به دنبال اشتغال و یک زندگی مطلوب انسانی و اجتماعی هستند».

به گفته خانم سلحشوری «مشکل در این است که ما گفته ایم ما این سبک زندگی را انتخاب کرده ایم. آیا به راستی جوانان ما این سبک زندگی را انتخاب کردند؟»

و مرصاد از مدرسه بازگردند؟ آرزوی ساده ولی شکننده‌ای که اکنون خاک سردی که جسم بی‌جان‌ش را در آغوش کشیده، آن را بدل به رویایی سراب‌گونه و محال می‌کند.
آمنه آدم بود و حق داشت زنده بماند. شاید حضور او در خیابان برای کسانی که عادت داشتند او را چشم و گوش و دهان بسته گوشهٔ خانه ببینند «یک جوری» و «عجیب و غریب» باشد، اما او حق داشت به چیزی که در نظرش اشتباه است، اعتراض کند و حتی اگر اعتراضش اشتباه بود، نباید بهای آن را با جان ارزشمندش می‌پرداخت.
آمنه و زندگی‌اش یک بار در

معادلات سود و زیان نهادهای قدرت نادیده گرفته شده بودند اما حذف او به همان جا ختم نشد. اگر اعتراضاتِ خشونت‌بار آغاز می‌گردند، شاید طریق صواب، درنگ و تأمل قبل از دست به عمل زدن باشد و شاید باید به جای مضاعف کردن خشونت، از منشأ و چرایی این خشونت پرسید. شاید این خشونت، همانی باشد که با سرکوب و حذف اعتراضاتِ مدنی ایجاد شده و حال به این شکل خود را پدیدار می‌کند. اگر افراد راه را برای اعتراضات مدنی باز ببینند یا اعتماد داشته باشند که در سیاست‌گذاری‌ها، زندگی‌هایشان به هیچ

انگاشته نشده‌است، چرا باید خشونت را انتخاب کنند؟ خشونت از عدم پدید نمی‌آید. شاید به جای این که با سرکوب‌های تقلیل‌گرا صرفاً صورت مسئله نادیده گرفته شود، طریق بر‌خورد با اعتراضاتِ بسیار و گوناگون پیشین، محل شروع خوبی برای جستن ریشه‌های این خشونت باشد؛ چرا که چیزی که وجود دارد، بی‌تفاوت به نادیده گرفته شدن‌ها به وجود خود ادامه می‌دهد، تا با استفاده از غفلت کسانی که مسئول به وجود آمدنش هستند، در زمانی دیگر به شکل بحرانِ ویرانگر دیگری خود را بر ما پدیدار کند.

عکس‌های منتخب



مرگ فرهاد خسروی، نوجوان ۱۴ ساله و برادر ۱۷ ساله‌اش، آزاد خسروی، در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی بازتاب داشته و بار دیگر وضعیت کولبران را مطرح کرده است.

علی خداویسی، دبیر ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز استان کردستان، درباره طرح ارائه تسهیلات به کولبران به این خبرگزاری گفت: «متأسفانه در اجرای این طرح برخی دستگاه‌های اجرایی کم کاری کردند».

به گفته آقای خداویسی، بودجه لازم برای این طرح در بودجه سال ۹۸ تصویب شده اما «همچنان برخی دستگاه‌ها اجرای طرح را نگه‌داشته‌اند تا با برنامه‌ریزی منسجم‌تری این طرح را اجرایی کنند».

روبه‌رو بوده است. این مشاهدات بیانگر مقاومتِ ساختاری ارکانِ حاکمیتی در برابر سیاست‌های تعدیلی اقتصادی است و علت آن، ساختار متناقضِ نهادی در کشور است و در این بین، سهم عمدهٔ زیان در مقابل سیاست‌های تعدیلی بر گردن مؤسسات عمومی است که تبدیل به جزایر مستقلی شده‌اند که نه نظارت مناسبی بر آن‌ها صورت می‌گیرد و نه برخورد در خوری در رابطه با آن‌ها دیده می‌شود. تنها اتفاق مثبت در عرصهٔ داخلی، قانون نظام و رفاه و تأمین اجتماعی بود که متأسفانه به خاطر مسائل سیاسی، عقبگرد داشته است. همچنین دولت‌ها، به خاطر علاقه‌ای که به دیدن آثار سیاست‌های دورهٔ خودشان در جهت کاهش فقر دارند، رو به سیاست‌های کوتاه‌مدت آوردند و همین مسئله موجب شد تا نحوهٔ برخورد و عملکرد دولت‌ها موقتی، متعدد و نامنسجم باشد و متأسفانه بر‌خورد ساختاری با موضوعِ رفِ ع فقر صورت نگیرد.

هر چند راهکار نهایی برای رفع معضل فقر، لاجرم از اصلاح ساختارهای سیاسی و غلبه بر صاحبان منافع در عرصهٔ سیاسی می‌گذرد، اما مبارزه با فقر، نیازمند یک جنبش

اجتماعی و مدنی است؛ همانطور که سعید مدنی، استاد و پژوهشگر مسائل اجتماعی، مبارزه با فقر را مسئله‌ای اخلاقی می‌داند و سارا شریعتی، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران می‌گوید: «باید از فعالیت مدنی برای مبارزه با فقر دفاع کرد». شریعتی معتقد است قدرت سیاسی امروز مسئول و متهم اصلی تولید فقر است و بحث امروز دربارهٔ مبارزه با فقر، صحبت از نابرابری‌های ساختاری‌ست؛ تا وقتی که مسئولیت ساختار سیاسی مشخص نشود، صحبت از رفع معضل فقر بی‌فایده است. مسئلهٔ فقر از اهم مسائل اندیشمندان و کنشگران اجتماعی در عرصهٔ جهانی است اما بررسی در خوری در سطح دانشگاه‌ها هم دیده نمی‌شود و کمتر پایان‌نامه‌ای در خصوص مسئلهٔ فقر در دانشگاه‌ها ارائه می‌شود. فقر، شأن انسان را از انسان می‌گیرد و او را در گیر مصائبی می‌کند که با کرامت انسانی در تناقض است. همان‌گونه که سعید مدنی در این خصوص می‌گوید: «فقر پیوند نزدیکی با مشکلات اجتماعی دارد و اگر قانون به کمک فقرا جهت بهبود وضع معیشتی آن‌ها نشتابد، جدا از افزایش احتمال شورش‌های اجتماعی، وقوع جرم نیز به شکل

نگران کننده‌ای سیر صعودی خواهد گرفت».

در نهایت باید گفت که امروزه، جهان نیازمند گفتمانی واحد و مؤثر برای مبارزه با فقر در سطح جهان است. این گفتمان و مبارزه، از سویی هم برای حساس کردن افکار عمومی به این موضوع مهم و معضل رقت‌بار جامعهٔ جهانی لازم است و از سویی دیگر برای فشار به صاحبان منافع است که از ادامه دادن به این راه رنج آور توده‌ها دست بردارند؛ هر چند ساده‌لوحانه است که با متکی بودن صرف به کنشگری اجتماعی و بسیج کمک‌های خیرین بتوان معضل فقر را رفع کرد؛ چرا که روش مشارکت مدنی برای جوامعی کار کرد خواهد داشت که آ ۱ درصد آن جوامع در گیر معضلات حاصل از فقر باشند، نه جوامعی که بالای ۲۰ درصد آنها از فقر رنج می‌برند. از این رو، مبارزه با فقر جدا از آنکه نیازمند جنبش اجتماعی جهانی برای جلب توجه افکار عمومی و فشار به صاحبان منافع است، باید بتواند الگوی جدیدی را برای ساختارهای سیاسی و ارکان‌های قدرت ارائه بدهد تا امکان و اجبار به توزیع عادلانهٔ ثروت در میان مردم را ایجاد کند.

اقتصاد

در نگو‌هش است‌م‌ر‌ار فقر

- البرز نظامی

ادامه‌از صفحه ۳

اما تاکنون نتیجهٔ آنچنان مطلوبی دیده‌نشده و علت اصلی آن، عدم پرداخت درست و کارآمد به مسئلهٔ فقر در کشور بود که با آنکه برنامه‌های متعدد و نهادهای مختلفی برای این موضوع تبیین شد، امانت‌پنا جواب‌مناسبی از آن‌ها در مرحلهٔ عمل به دست نیامد و متأسفانه با وجود شکست آن برنامه‌ها، بدون بازنگری در روندشان، مجدداً تکرار شدند، و بدیهی بود که حاصل این مکررات، چیزی جز تکرار شکست‌های قبلی نمی‌توانست باشد. یاسر باقری، مدیر گروه مطالعات اجتماعی موسسهٔ پژوهش‌های اجتماعی می‌گوید: «پس از انقلاب هیچ سند مشخصی در خصوص فقر ارائه نشد و تنها در سال ۸۲–۸۳ است که قانونی، مشخصاً به موضوع فقر می‌پردازد.» با این حال موضوع فقر به دلایل متعددی